

اعتبارسنجی انگاره ستایش امام علی * از خلیفه دوم بر پایه خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه

مهدی مردانی*

چکیده

در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه تعبیرهای ستایش‌گرانه و اوصاف مبالغه آمیزی به کار رفته که به گمان بعضی در باره خلیفه دوم بوده است. این احتمال موجب گردیده که شماری از بزرگان شیعه و سنی به نقد و بررسی این خطبه جنجال برانگیز بپردازند و درستی یا نادرستی این نظریه را مورد نقد قرار دهند. آن چه در این مقاله سامان یافته، بررسی خطبه یاد شده از سه منظر هویت شخصیت توصیف شده، صحت انتساب خطبه به امام علی * و نیز اعتبار سنجی تأیید امام * نسبت به ستایش صورت گرفته است که با رویکردی تاریخی و متن‌شناسانه به بحث گذاشته شده است. با بررسی دیدگاه صاحب‌نظران فریقین و ارزیابی مصادر خطبه ۲۲۸ این نتیجه به دست آمد که متن یادشده در باره خلیفه دوم وارد شده است، اما این تعابیر انشای علی * نبوده است، بلکه امام * آن را از زبان ندبه‌گر خلیفه (ابنة ابی حمزه) نقل نموده و برخلاف گمان برخی که این بازخوانی را نشانه تأیید امام * دانسته‌اند، جملات مذکور به معنای تأیید و یا تصدیق خلیفه از سوی امام * نبوده است.

کلید واژه‌ها: امام علی *، مدح خلیفه دوم، نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸.

درآمد

چگونگی تعامل و رابطه امام علی * با خلفا، یکی از موضوعات مهمی است که از دیرباز در مجامع علمی شیعه و اهل سنت مطرح بوده و در کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری مورد بحث و نظر قرار گرفته است.^۱ در این میان، تعامل امام علی * با خلیفه دوم - به دلیل حساسیتی که وجود دارد - به اختلاف بیشتری انجامیده و مباحث چالش آمیز فراوانی در باره آن مطرح گردیده است.

* کارشناس ارشد علوم حدیث.

۱. به عنوان نمونه می‌توان از پایان‌نامه ارشد «تعامل امام علی * با مخالفان و کتاب مواضع سیاسی امام علی * در قبال مخالفین» نام برد.

یکی از مسائلی که ستیز علمی صاحب‌نظران فریقین را به دنبال داشته و اخیراً از سوی برخی از عالمان اهل سنت بدان دامن زده شده است،^۲ تعظیم و بزرگداشتی است که در یکی از خطب *نهج البلاغه* نسبت به خلیفه دوم صورت گرفته است. آنان، برخلاف تصور شیعه - که عمر را دشمن علی و غاصب حق وی می‌داند - بر این باورند که امام علی با خلیفه دوم رابطه‌ای مسالمت آمیز داشته و برای او احترام قایل بوده است.^۳ مهم‌ترین گواه آنها بر این مدعا جملاتی است که در خطبه ۲۲۸ *نهج البلاغه* انعکاس یافته است. در این کلام با تعبیری ستایش آمیز از خصایص خلیفه دوم یاد گردیده و از خدمات وی تقدیر شده است:

لِلَّهِ بِنَاءُ فُلَانٍ فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَدِ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَفَ الْفِتْنَةَ ذَهَبَ نَقَى الثُّوبِ
قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ
فِي طَرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي بِهَا الضَّالُّ وَ لَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي؛

خداوند فلانی را خیر دهد، چه این که کژی‌ها را راست کرد و درد را درمان نمود. سنت را به پا داشت، و فتنه را پشت سر انداخت. با جامه پاک و کم عیب از دنیا گذشت. به خیر حکومت رسید و از بدی آن پیشی جست. بندگی حق را به جا آورد، و حق تقوای او را مراعات نمود. از میان رفت و مردم را در راه‌های گوناگون رها کرد، که گمراه در آن هدایت نیابد، و راه یافته پا بر جای بر یقین نماند.^۴

گفتنی است که این خطبه از سوی جامعه علمی شیعی نیز با ابهامات مختلفی مواجه بوده و از جهات متعددی مورد سؤال قرار گرفته است؛ از جمله این که در نسخ موجود *نهج البلاغه* نامی از خلیفه دوم به میان نیامده و تنها تعبیر کنایی «فلان» به کار رفته است. از این رو، این سؤال به وجود آمده که مراد از «فلان» در کلام امام چیست و مقصود حضرت از شخصیتی که ستوده کیست؟ دیگر، آن که به دنبال تشکیک برخی در نسبت این کلام به امام علی،^۵ این پرسش مطرح گردیده که آیا انتساب این کلام به امام علی قطعی است و این سخن از جانب حضرت صادر گردیده است؟ و بالاخره آن که در فرض صدور این سخن از حضرت، حکمت این تحسین و تمجید چه بوده است و این کلام امام چگونه با دیگر سخنان حضرت - مانند خطبه شفشقیه - جمع می‌گردد؟ آیا همان طور که بعضی از عالمان اهل سنت برداشت کرده‌اند، حضرت از خلیفه دوم قدردانی کرده است؟

از این رو، به نظر می‌رسد که بررسی این مسائل و ارائه تحلیلی در خور، امری ضروری است که این مقاله تلاش دارد عهده‌دار این مهم شود، بویژه آن که در باره این موضوع - افزون بر اظهار نظرهای پراکنده‌ای که صورت گرفته است - پژوهش مستقلی انجام نشده است. البته این قلم ادعا ندارد که بتواند در تمام این مسائل حق مطلب را ادا کرده، خواننده را در رسیدن به پاسخ سؤالات اقناع نماید، بلکه می‌کوشد تا با ارائه

۲. رک: *تأملات فی نهج البلاغه*، ص ۱۰.

۳. همان، ص ۸-۱۱.

۴. *نهج البلاغه*، خطبه ۲۲۸، ترجمه انصاریان.

۵. رک: *بهج المصاغة فی شرح نهج البلاغة*، ج ۹، ص ۴۸۱.

دیدگاه‌های موجود و تبیین زوایای موضوع، فضای روشنی را برای تحلیل داده‌ها و دریافت پاسخی شایسته فراهم آورد.

هویت شخصیت ستایش شده

نخستین نکته‌ای که در باره خطبه ۲۲۸ مطرح می‌گردد، این مسأله است که منظور از شخصیت ستایش شده کیست؟ آیا تعبیر کنایی «فلان» - که در نسخ متداول نهج البلاغه وجود دارد - در نسخ کهن نهج البلاغه نیز وجود داشته است و یا این که در برخی از آنها به اسم شخص مورد نظر تصریح شده است؟ در صورتی که در میان نسخ کهن نهج البلاغه نسخه‌ای یافت شود که نام شخص ستایش شده را ذکر کرده باشد، تمام احتمالاتی که در باره معنای عبارت «فلان» داده شده است، مردود می‌گردد؛ در غیر این صورت، باید به سراغ مصادر خطبه رفت و مقصود از این جملات را در آنها جستجو کرد.

بررسی نسخ خطبه ۲۲۸

با مراجعه به نسخ نهج البلاغه متوجه می‌شویم که در «همه» آنها، تنها تعبیر کنایی «فلان» به کار رفته و هیچ نام دیگری، چه در متن و چه در حاشیه، ذکر نشده است؛^۶ چنان که در نسخه‌های «نصیریه»^۷، «ابن مؤدب»^۸ و «ابن شدقم»^۹ - که از نسخ معتبر نهج البلاغه محسوب می‌گردند - هیچ نامی ذکر نگردیده است. حتی در نسخه دو شارح کهن نهج البلاغه، یعنی ابن ابی‌الحدید و ابن میثم بحرانی، - که به نسخه خطی سید رضی دسترسی داشته‌اند^{۱۰} - نیز تعبیر کنایی «فلان» آمده است. از این رو، می‌توان اطمینان پیدا کرد که در متن اصیل نهج البلاغه تعبیر «فلان» وجود داشته و سید رضی از ذکر نام شخص خودداری کرده است. اما نکته‌ای که در این باره قابل توجه است، عبارتی است که در نسخه صبحی صالح آمده و به صورت غیر مستقیم به معنای «فلان» اشاره دارد:

و من کلام له یرید به بعض أصحابه؛

از سخنان امام که به بعضی از اصحابش اشاره می‌کند.^{۱۱}

۶. این مطلب از تحقیق ارزشمندی که آقای عزیز الله عطاردی انجام داده و نسخه صبحی صالح را با ۲۵ نسخه خطی نهج البلاغه مقایسه کرده‌اند، به روشنی قابل درک است. ر.ک: نهج البلاغه، تحقیق و تصحیح: عزیز الله عطاردی، خطبه ۲۲۸.

۷. نسخه نصیریه، نگاشته شده در سال ۴۹۹ق، منتشر گردیده است.

۸. نسخه ابن مؤدب، نگاشته شده به سال ۴۹۴ق، به چاپ رسیده است.

۹. نسخه ابن شدقم، در میان سال‌های ۹۹۴ تا ۹۹۶ق، از روی چهار نسخه معتبر رونویسی شده است.

۱۰. ابن میثم در مواضع متعددی از شرح خود به این مسأله تصریح کرده است؛ چنان که در شرح عبارتی از خطبه ۱۹۰ «وَ كَانَ لَيُلْتَهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَاراً» آورده است: «و فی نسخه الرضی بخطه، کأن...» (مصباح السالکین، ج ۴، ص ۲۰۹). همچنین ابن ابی‌الحدید در ذیل حکمت ۴۷۱ نهج البلاغه تصریح کرده است: «و اعلم أن الرضی قطع کتاب نهج البلاغه علی هذا الفصل و هكذا وجدت النسخة بخطه...» (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۸۰).

۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸.

این در حالی است که در هیچ یک از نسخ کهن و معتبر نهج البلاغه این عبارت وجود ندارد و در واقع می‌توان چنین گفت که این جمله، افزوده ناسخان و کاتبان نهج البلاغه است که در صدد تفسیر کلام امام بوده‌اند.^{۱۲}

با این همه، برای نخستین بار «ابن ابی الحدید» (م ۶۵۶ ق) در شرح خطبه ۲۲۸ تصریح کرده است که مقصود از کلمه «فلان» عمر بن خطاب است. وی به نقل از عالم شیعی و سید نسابه «فخار بن معد موسوی» می‌نویسد:

و فلان المکئی عنه عمر بن الخطاب و قد وجدتُ النسخة التي بخط الرضى أبي الحسن - جامع نهج البلاغه - و تحت فلان عمر، حدثني بذلك فخار بن معد الموسوي الأودي الشاعر...^{۱۳}

این سخن ابن ابی الحدید با عکس العمل‌های متفاوتی مواجه گردید؛ به طوری که بعضی - که بیشتر از عالمان اهل سنت بوده‌اند - آن را تأیید کرده^{۱۴} و بعضی دیگر، با استناد به تعارض و ناهماهنگی این خطبه با دیگر کلمات علی آن را نپذیرفته‌اند.^{۱۵} در این میان، سید عبدالزهرا خطیب احتمال داده است که نوشتن نام خلیفه دوم زیر کلمه فلان، توسط صاحب نسخه‌ای صورت گرفته که اعتقاد داشته اوصاف ذکر شده در باره عمر است:

يحتمل أن صاحب تلك النسخة رأى أن هذه الصفات لعمر فكتب تحت خط الرضى ذلك.^{۱۶}

لکن با توجه به این که ناقل اصلی این سخن (فخار بن معد موسوی) یکی از عالمان مورد اعتماد شیعی است،^{۱۷} این احتمال که وی در تشخیص نسخه سید رضی اشتباه کرده و یا مطلبی خلاف واقع را به سید رضی نسبت داده است، بعید می‌نماید.^{۱۸}

۱۲. البته به نظر می‌رسد که این جمله برگرفته از کلام قطب الدین راوندی باشد که در شرح خطبه ۲۲۸ گفته است:

«مَدَحَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ مُجَسِّنَ السَّيْرَةِ...» (منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۲).

۱۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۵.

۱۴. ر.ک: تأملات فی کتاب نهج البلاغه، ص ۱۰؛ مجموعه مؤلفات (الشيعة و السنة)، ج ۴، ص ۱۳۵؛ شرح نهج البلاغه عبده، ص ۲۴۹.

۱۵. ر.ک: منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۷۳ و نیز: پیام امام امیرالمومنین، ج ۸، ص ۴۶۵.

۱۶. مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۳، ص ۱۵۹.

۱۷. چنان که شیخ حر عاملی درباره وی گفته است: «السيد شمس الدين فخار بن معد بن فخار الموسوي الحائري، كان عالماً، فاضلاً، أديباً، محدثاً له كتب، منها كتاب الرد على الذاهب إلى تكفير أبي طالب حسن، جيد و غير ذلك.» (ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۵۲).

۱۸. احتمال دیگری که با توجه به مصادر خطبه می‌توان مطرح کرد، این است که مقصود از عبارت کنایی (فلان) در نهج البلاغه، نوحه‌گر عمر (نادیه عمر) باشد، نه شخص عمر! و این معنا از تعبیری که در گزارش‌های فراوان خطبه انعکاس یافته، قابل استفاده است؛ چنان که گزارش ابن شُبَّه نمیری در تاریخ المدینه مؤید مناسبی بر این مطلب است. وی همانند نسخ نهج البلاغه عبارت «لله بلاء فلان» را آورده است؛ با این تفاوت که به جای لفظ «فلان» به نام اصلی تصریح کرده و «نادیه عمر» ذکر کرده است (ر.ک: تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۹۴۱).

دیدگاه شارحان نهج البلاغه

باور بیشتر شارحان و مفسرانی که در باره خطبه ۲۲۸ اظهار نظر کرده‌اند، این بوده است که اوصاف ذکر شده با دیگر کلمات امام علی - که در باره خلیفه دوم وارد شده است - منافات دارد. از این رو با ردّ سخن ابن ابی الحدید، به بیان احتمالات و گمانه‌زنی‌های دیگر پرداختند که با تأسف، اکثر آنها فاقد مدرک است؛ چنان که قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ق) - به عنوان نخستین شارح شیعی که دیدگاه متفاوتی با نظر ابن ابی‌الحدید ارائه کرده است - این خطبه را در وصف یکی از اصحاب امام علی دانسته که در زمان رسول خدا و قبل از پیدایش فتنه سقیفه از دنیا رفته است:

مَدَحَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ بِحُسْنِ السَّيْرِ وَ أَنَّهُ مَاتَ قَبْلَ الْفِتْنَةِ الَّتِي وَقَعَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ الْإِخْتِيَارِ وَالْإِيْتَارِ.^{۱۹}

انتقادی که به این سخن وارد شده، این است که مضمون کلمات امام در نهج البلاغه با چهره‌ای که راوندی معرفی کرده همخوان نیست؛ چه، جملاتی که در تمجید شخصیت مورد بحث که ار رفته، نشان می‌دهد که او دارای قدرت و حکومت بوده و پس از رسول خدا ایامی را به زمامداری گذرانده است.^{۲۰}

ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ق) نیز با استناد به این که سخنان امام در این خطبه با مذمت خلیفه دوم در خطبه شفشقیه^{۲۱} ناسازگار است، چنین اظهار داشته که این توصیفات به ویژگی ی ای ابو بکر بیشتر شباهت دارد و احتمال این که این خطبه در مدح ابوبکر باشد، بیشتر است تا عمر. وی این باره می‌نویسد:

أَقُولُ إِرَادَتَهُ لِأَبِي بَكْرٍ أَشْبَهَ مِنْ إِرَادَتِهِ لِعُمَرَ لَمَّا ذَكَرَهُ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ وَ ذَمَّهَا بِهِ فِي خُطْبَتِهَا الْمَعْرُوفَةِ بِالشَّقَشَقِيَّةِ كَمَا سَبَقَتْ الْإِشَارَةُ إِلَيْهِ...^{۲۲}

اما این سخن با اعتراض میرزا حبیب الله خویی (م ۱۳۲۴ق) مواجه گردیده است. وی معتقد است که شکوه‌های علی از ابوبکر، اگر بیشتر از عمر نباشد، کمتر نیست؛ چنان که

۱۹. منهاج الراجعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۲.

۲۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵.

۲۱. شایان ذکر است که خطبه شفشقیه به لحاظ سند و استناد به امیرالمؤمنین دارای پیشینه‌ای کهن و معتبر است و بر خلاف گمان بعضی، انتساب آن به حضرت قابل خدشه نیست. (ر.ک: شکوه مولا (نگاهی دیگر به خطبه شفشقیه)، ص ۵۲-۲۷).

۲۲. مصباح السالکین، ج ۴، ص ۹۸. البته این نظر در میان اهل سنت رونق بیشتری دارد و بسیاری از عالمان اهل سنت به این قول متمایل شده‌اند؛ چنان‌که گفته‌اند: «و قد حذف الشريف صاحب النهج حفظاً لمذهبه لفظ (أبي بكر أو عمر) وأثبت بدله (فلان) و لهذا الإيهام اختلف الشراح فقال البعض هو أبو بكر و البعض عمر و رجح الأكثر الأول و هو الأظهر». (تأملات فی کتاب نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰ و نیز ر.ک: مجموعه مؤلفات (الشيعة و السنة)، ج ۴، ص ۱۳۵؛ العواصم من القواصم، ج ۱، ص ۲۷۵).

سخنان امام در باره غصب خلافت و نیز دوران تاریک خلیفه اول، گویای این حقیقت است.^{۲۳} از این رو، خوبی تأکید دارد که مقصود امام از شخصیت ستایش شده مالک اشتر نخعی است؛ چه آن که چنین ستایش‌هایی در باره مالک سابقه داشته است:

و علی إبقائها علی ظواهرها فلا بد من جعل المكنی عنه شخصا آخر له أهلیة الا تصاف بهذه الأوصاف و علیه فلا یبعد أن یكون مراده هو مالك بن الحرث الأشتر، فقد بالغ فی مدحه و ثنائه فی غیر واحد من كلماته.^{۲۴}

این دیدگاه مورد تأیید آیت الله مکارم شیرازی نیز قرار گرفت و ایشان این نظر را بر دیگر احتمالات ترجیح دادند:

شارحان شیعه که یقین دارند این سخن نمی‌تواند در باره خلیفه دوم باشد، بسیاری آن را اشاره به مالک اشتر و بعضی به سلمان فارسی دانسته‌اند. به نظر می‌رسد که احتمال اول مناسب‌تر باشد و با موقعیت مالک و نقش او در میان اصحاب امیر مومنان و فرماندهی او در لشکر و فکر بلند و عزم راسخ تناسب دارد.^{۲۵}

از سوی دیگر، محمد دشتی به نقل از مرحوم شهرستانی احتمال دیگری مطرح کرده و نگاشته است:

مرحوم شهرستانی نقل می‌کند که در نسخه خطی سید رضی - که دخترش خدمت عموی بزرگوار، سید مرتضی آن را می‌آموخت - نام سلمان فارسی در ابتدای این خطبه نوشته شده بود. و همین درست است؛ زیرا با بررسی دیگر خطبه‌های نهج البلاغه، و شناخت تفکرات امام و بررسی صحیح زندگانی یاران امام این حقیقت روشن می‌شود که شخص یاد شده باید سلمان فارسی یا مالک اشتر باشد و دیگر احتمالاتی که داده شده است با عصمت و اعتقادات امام سازگار نیست.^{۲۶}

لکن محمد مهدی جعفری با استناد به تاریخ الطبری، دیدگاه ابن ابی الحدید را پذیرفته و به صراحت گفته است:

از همه حدس و گمان‌ها که بگذریم، ما در تاریخ طبری با جریانی بر می‌خوریم که جای هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که شخص موصوف در این گفتار عمر بن خطاب است و نه هیچ کس دیگری.^{۲۷}

همچنین محمد عبده معتقد است که منظور از عبارت کنایی «فلان»، خلیفه دوم عمر بن خطاب بوده است.^{۲۸} گفتنی است که برخی دیگر از شارحان نهج البلاغه - که بیشتر از

۲۳. منهاج الراء فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۷۳.

۲۴. همان، ص ۳۷۴.

۲۵. پیام امام امیرالمومنین، ج ۸، ص ۴۶۵.

۲۶. نهج البلاغه (ترجمه دشتی)، خطبه ۲۲۸. وی در کتاب روش تحقیق در نهج البلاغه نیز به این موضوع پرداخته و همین سخنان را تکرار کرده است.

۲۷. پرتوی از نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۴۴.

۲۸. شرح نهج البلاغه (عبده)، ص ۲۴۹.

مفسران کهن نهج البلاغه بوده‌اند، در شرح این خطبه سکوت کرده و توضیح خاصی ارائه نکرده‌اند.^{۲۹}

مقایسه خطبه ۲۲۸ با دیگر کلمات امام

همان طور که اشاره شد، تنافی محتوای خطبه ۲۲۸ با دیگر کلمات امام علی، مهم‌ترین دلیل شارحان شیعی در اعتراض به دیدگاه ابن ابی‌الحدید بود. آنان بر این باور بودند که تعبیر به کار رفته در خطبه ۲۲۸ با دیگر سخنان امام در تضاد است و به همین دلیل، اوصاف ذکر شده نمی‌تواند در شأن خلیفه دوم باشد.^{۳۰} از این رو، شایسته است که با بررسی محتوای خطبه و مقایسه آن با دیگر آموزه‌های علوی، درستی یا نادرستی این گفته را تبیین نماییم.

اما قبل از هر چیز، باید خاطر نشان کرد که خطبه نام برده - چنان که در بررسی مصادر خطبه خواهد آمد - انشای علی نبوده و ابتدائاً توسط ایشان ایراد نشده است. از این رو، این استبعاد که اوصاف یاد شده با دیگر کلمات امام ناسازگار است، از اساس، جایگاهی ندارد، اگر از این نکته صرف نظر کنیم و جملات پیش گفته را با دیگر سخنان امام علی بسنجیم، به این نتیجه می‌رسیم که جملات بیان شده با دیگر گفتار امام در باره خلیفه دوم کاملاً ناهمگون است؛ زیرا چگونه می‌توان پذیرفت که علی، عمر را «بر پا دارنده سنت پیامبر»^{۳۱} خوانده باشد، در حالی که تاریخ نمونه‌های بسیاری را از مخالفت آشکار وی با سنت پیامبر حکایت کرده است!^{۳۲} چگونه می‌توان پذیرفت که عمر «با جامه‌های پاک و کم‌عیب از دنیا رفته باشد»^{۳۳} و حال آن که امام به کثرت خطا و لغزش‌هایش تصریح کرده است!^{۳۴} و چطور می‌توان پذیرفت که علی در باره عمر گفته باشد: «او حق تقوای الهی را مراعات نمود»،^{۳۵} در صورتی که در کلامی دیگر حاملان حقیقی تقوا را اندک شمرده^{۳۶} و تصریح کرده است که ستیزه جویان و خشونت طلبان

۲۹. ر.ک: معارج نهج البلاغه، ص ۳۲۹؛ اعلام نهج البلاغه، ص ۱۹۲؛ الدیباچ الوصی، ص ۱۸۳۱.

۳۰. ر.ک: مصباح السالکین، ج ۴، ص ۹۸؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۷۳؛ پیام امام امیرالمومنین، ج ۸، ص ۴۶۵.

۳۱. «أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَّفَ الْفَيْئَةَ...» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸).

۳۲. ر.ک: النسر و الاجتهاد، ص ۱۲۵-۲۹۴.

۳۳. «ذَهَبَ نَقِيَّ الثُّوبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ...» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸).

۳۴. «فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَيَخْشَنُ مَسَهَا وَيَكْثُرُ الْعَثَارُ فِيهَا وَ الْإِعْتِدَارُ مِنْهَا؛ او (ابوبکر) خلافت را در اختیار کسی (عمر) قرار داد که جوئی از خشونت بود، سخنش تند بود و ملاقات با او رنج آور. اشتباه و لغزش‌های بسیاری از او سر می‌زد و زیاد عذر خواهی می‌نمود» (همان، خطبه ۳).

۳۵. «أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ...» (همان، خطبه ۲۲۸).

۳۶. «فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبْلَهَا وَ حَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا أَوْلَيْكَ الْأَقْلُونَ عَدْداً وَ هُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ؛ چه اندک‌اند پذیرنده و گذارنده حق پرهیزگاری، شمارشان اندک است و آنان همان‌ها هستند که خدا در توصیفشان گفته است: و اندکی از بندگان من سپاسگزارند» (همان، خطبه ۱۹۱).

هرگز نمی‌توانند تقوا پیشه کنند.^{۳۷} از این رو، باید تأکید نمود که جملات مورد بحث از خطبه، قابلیت همنشینی در کنار دیگر کلمات امام علی را ندارد.

بررسی مصادر و منابع خطبه ۲۲۸

با مراجعه به کتبی که به معرفی مصادر نهج البلاغه پرداخته‌اند، در می‌یابیم که گردآورندگان اسناد نهج البلاغه جز تاریخ الطبری کتاب دیگری را به عنوان مصدر خطبه ۲۲۸ معرفی نکرده‌اند،^{۳۸} این در حالی است که با تتبع در منابع تاریخی متوجه می‌شویم که شمار دیگری از عالمان اهل سنت این کلام را نقل کرده‌اند.

۱. تاریخ المدینة

ابو زید، عمر بن شُبّه نمیری (م ۲۶۲ ق) در تاریخ المدینة - که از مهم‌ترین مصادر طبری نیز بوده است -

مسنداً از «عبد الله بن مالک بن عیینة»^{۳۹} روایتی نقل می‌کند که بعضی از ابهامات موجود در گزارش سید رضی را بر طرف می‌سازد. ابن عیینة می‌گوید:

لما انصرفنا مع علی من جنازة عمر دخل فاعتسل ثم خرج إلینا فصمت ساعة ثم قال: لله بلاء نادية عمر لقد صدقت ابنة ابي خثمة حين قالت واعمره! اقام الاود و ابدأ العهد^{۴۰} واعمره! ذهب نقی الثوب قليل العيب واعمره! اقام السنة و خلف الفتنة، ثم قال والله ما درت هذا و لکنها قولتہ و صدقت، والله لقد اصاب عمر خیرها و خلف شرها و لقد نظر له صاحبه فسار علی الطريقة ما استقامت و رحل الרכب و ترکهم فی طرق متشعبة لا یدری الضالّ و لا یستیقن المهدی؛

وقتی به همراه علی از تشییع جنازه عمر فارغ شدیم، او داخل منزلش شد و غسل کرد. سپس بر ما وارد شد و پس از آن که مدتی را به سکوت گذراند، گفت: خدا ندیگر عمر را خیر دهد! همانا دختر ابی‌خثمه راست گفت، آن‌گاه که گفت: دریغا بر عمر! کجی را راست و بیماری را درمان کرد. دریغا بر عمر! پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت. دریغا بر عمر! سنت را به پا داشت و فتنه را پشت گذاشت. آن‌گاه علی گفت: به خدا سوگند! [دختر ابی‌خثمه خود] این جملات را نطقه است، بلکه به او تعلیم دادند. و راست گفت: به خدا قسم! عمر نیکی خلافت را دریافت و شر آن را پشت سر گذاشت و این در حالی بود که همراهش به او نگاه می‌کرد. پس در طریق [آخرت] گام نهاد و درنگ نکرد. از دنیا رفت و مردم را در

۳۷. «و لا یسْتَطِیعُ أَنْ یَتَّقَى اللَّهَ مَنْ خَاصَمَ؛ أَنْ که ستیز مجوی است، هرگز نمی‌تواند از خدا بترسد.» (همان، قصار ۲۹۸).

۳۸. ر.ک: مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۳، ص ۱۶۰؛ استناد نهج البلاغه، ص ۵۱؛ روش‌های تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱؛ تمام نهج البلاغه، ص ۶۰۲؛ مستدرک نهج البلاغه، ص ۲۳۱؛ نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه.

۳۹. وی همان «ابن بحینه ازدی» است که در دیگر اسناد نیز آمده است: «عبد الله بن مالک بن القشرب الأزدی أبو محمد، حلیف بنی المطلب یعرف بابن مجینة صحابی معروف مات بعد الخمسین» (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۷).

۴۰. کلمه «العهد» تصحیف کلمه «العمد» است. ر.ک: نهج البلاغه، خ ۲۲۸ و نیز: تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۱۸).

راه‌های گوناگون انداخت [به طوری‌که] گمراه راه نمی‌یابد، و راه یافته به باور نمی‌رسد.^{۴۱}

۲. انساب الاشراف

احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹ ق) در این کتاب تنها سخنان دختر ابی‌حثمه را آورده و کلام امام علی را نقل نکرده است. وی به نقل از مدائنی می‌نویسد:

المدائنی قال: لما مات عمر نذبتہ ابنة ابي حثمة^{۴۲} فقالت: واعمر! أقام الاود و أبرأ العمدة و أمات الفتن و أحيا السنن، واعمر! خرج من الدنيا نقى الثوب بريئاً من العيب؛

زمانی که عمر مرد، دختر ابو حثمه بر او ندبه خواند و گفت: دریغ بر عمر! کجی را راست و بیماری را درمان کرد. فتنه‌ها را میراند و سنت‌ها را زنده کرد. دریغ بر عمر! از دنیا رفت در حالی که پاک جامه و بی‌عیب بود.^{۴۳}

۳. تاریخ الامم و الملوک

محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) نیز جریان یاد شده را مسنداً از «مغیره بن شعبه» نقل کرده است، اما فضای صدور وی که راوی ماجرا (مغیره) ترسیم کرده، با آنچه در گزارش این شبه آمده، متفاوت است. او می‌گوید: پس از آن که عمر دفن شد، نزد علی رفتم، زیرا دوست داشتم سخنی از او در باره عمر بشنوم. پس علی در حالی که غسل کرده بود و آب از سر و صورتش می‌چکید، ملحفه‌ای به خود پیچید و از خانه خارج شد. گویا تردید نداشت که خلافت پس از عمر به او باز می‌گردد. پس گفت:

یرحم الله ابن الخطاب! لقد صدقت ابنة ابي حثمة لقد ذهب بخيرها و نجا من شرها اما و الله ما قالت و لكن قولت؛

خدا پسر خطاب را بیامرزد! دختر ابی حثمه راست گفت، او از خیرش بهره برد و از شرش خلاص یافت، به خدا سوگند! او [خود این سخنان را] نگفت، بلکه به زبانش نهادند.^{۴۴}

۴. المعجم

احمد بن محمد بن زیاد، معروف به ابن الأعرابی (م ۳۴۰ ق) در کتاب المعجم - که مورد توجه

بزرگانی چون ذهبی و ابن حجر عسقلانی بوده است^{۴۵} - داستان یاد شده را به اسناد خود از «ابن

بحینه» نقل کرده است. ابن بحینه می‌گوید: وقتی عمر مرد، [با خود] گفتم: به خدا قسم! نزد علی می‌روم تا سخنش را بشنوم. پس علی در حالی که غسل کرده بود، خارج شد و

۴۱. تاریخ المدینة، ج ۳، ص ۹۴۱.

۴۲. نام این زن در بسیاری از نقل‌ها با تصحیف همراه بوده و با عباراتی چون: ابنة ابی‌خنتمه، خنیمه، خنیمه، خنمه و... ذکر شده است.

۴۳. انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۳۰.

۴۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۱۸.

۴۵. ذهبی در میزان الاعتدال و ابن حجر در تعلق التعلیق از این کتاب نقل کرده‌اند.

نتایج بررسی مصادر و منابع

با بررسی *تاریخ الطبری*^{۵۲} و دیگر منابع نام برده، چنین به دست می‌آید که پس از مرگ خلیفه دوم، زنی که از او با نام «ابنة ابی حثمة» یاد شده است، جملاتی را در رثای عمر بر زبان جاری ساخت که امام علی - در شرایطی که مغیره بن شعبه و دیگر راویان توصیف کرده اند - همان جملات را تکرار کردند.

این زن - که پدرش «ابو حثمة بن حذیفة بن غانم» و مادرش کنیزی از قبیله تنوخ و از اسیران جنگی اعراب بود^{۵۳} - «لیلی» نام دارد که از او در باره اسلام عمر بن خطاب روایتی نقل شده است.^{۵۴} وی نخستین زنی بود که به همراه همسرش «عامر بن ربیعة» به مدینه هجرت کرد.^{۵۵} عامر بن ربیعه از هم پیمانان عمر بن خطاب و از جمله مسلمانانی بود که به حبشه هجرت کرد.^{۵۶} گفتنی است که همسر دیگر ابو حثمة، «شفاء بنت عبدالله بن عبدالشمس» نیز با خلیفه دوم رابطه خوبی داشت؛ به گونه‌ای که نوشته اند: «عمر پیوسته با او مشورت می‌کرد و نظر او را بر رأی دیگران ترجیح می‌داد و گاهی نیز او را متولی امور بازار می‌ساخت.»^{۵۷} اما نکته‌ای که در این باره حایز اهمیت است، آن است که تمامی مصادر و منابع یاد شده، با وجود اختلافی که در سند و متن روایات داشتند، در یک چیز مشترک بودند و آن این‌که این اوصاف و تعبیرات در باره خلیفه دوم وارد شده است؛ اگر چه این نکته فضیلتی را برای عمر بن خطاب ثابت نمی‌کند؛ زیرا - چنان که گفته آمد - ستایش انجام شده انشای امام علی نبوده و از اول، توسط ایشان صادر نشده است. علاوه بر این، با مقایسه منابع فوق با یکدیگر نکات دیگری نیز به دست می‌آید که از این قرار است:

۱. از میان یازده کتاب نام برده، چهار مصدر نخست، یعنی *تاریخ المدینه، انساب الاشراف، تاریخ الطبری و المعجم*، مقدم بر سید رضی بوده و پیش از تدوین *نهج البلاغه* تألیف شده‌اند.

۲. روایانی که این ماجرا را گزارش کرده‌اند، سه نفرند که اسامی آنها بدین ترتیب است: (۱) «ابن بحینه» در سه کتاب: *تاریخ المدینه، المعجم و تاریخ مدینه دمشق*. (۲) «اوفی بن حکیم» در پنج کتاب: *معرفة الصحابة، تاریخ مدینه دمشق، الریاض النضرة،*

۵۲. اهمیت *تاریخ الطبری* در میان منابع یاد شده از این جهت است که این کتاب یکی از مصادر سید رضی بوده است (ر.ک: *نهج البلاغه*، قصار ۳۷۳). و لذا این احتمال که سید رضی، خطبه مورد نظر را از *تاریخ الطبری* اخذ کرده باشد، بسیار است.

۵۳. ر.ک: *الطبقات الکبری*، ج ۸، ص ۲۱۰.

۵۴. خلاصه روایت از این قرار است که وقتی دختر ابی حثمة به همراه شوهرش آماده هجرت به حبشه بود، عمر بن خطاب - که تا آن روز مشرک بود - او را می‌بیند و از علت رفتنش سؤال می‌کند. دختر ابی حثمة پس از پاسخ می‌گوید: احساس کردم که در او رقت ایجاد شده و دلش برای پذیرش اسلام نرم شده است. (ر.ک: *السیرة النبویة*، ج ۱، ص ۳۴۳؛ *أسد الغابة*، ج ۶، ص ۲۵۷).

۵۵. ر.ک: *الإصابة*، ج ۳، ص ۴۷۰.

۵۶. ر.ک: *الاستیعاب*، ج ۲، ص ۷۹۱.

۵۷. «و کان عمر یقدمها فی الرأی و یرضاها و یفضلها و ربّما ولّاه شیئاً من أمر السوق» (ر.ک: *الاستیعاب*، ج ۴، ص ۱۸۶۹).

جامع الاحادیث و کنز العمال. ۳) «مغیره بن شعبه» در سه کتاب: تاریخ الطبری، الكامل و البدایة و النهایة.

۳. در تمام مصادر، جملات مورد بحث از خطبه به صورت حکایت از علی نقل شده است و در هیچ یک از آنها این عبارات به طور مستقیم به حضرت نسبت داده نشده است.
۴. فضای صدوری که در منابع مذکور نقل گردیده است، یکسان بوده و تمام روایان، پس از مرگ خلیفه دوم در پی شنیدن سخن امام در باره عمر بودند.
۵. جملاتی که در نهج البلاغه به امام نسبت داده شده است، به صورت نقل به معنا در تمامی مصادر آمده است، لکن کامل ترین گزارش مربوط به ابن شُبَّه نمیری در «تاریخ المدینه» است.
۶. در اکثر مصادر خطبه، جملات حکایت شده توسط امام، با عبارت کنایه آمیز «ما قالت و لکن قُولت؛ آن زن این جملات را نگفت بلکه به او تعلیم دادند» همراه بوده است.

بررسی سندی خطبه ۲۲۸

از آنجا که سید رضی برای خطبه ۲۲۸ سندی ذکر نکرده و آن را مرسلاً گزارش کرده است، برای بررسی سند روایت باید به سراغ مصادر خطبه رفت. با مطالعه اسناد موجود، متوجه می شویم که تمامی گزارش‌های به چهار طریق باز می گردد که راوی دو تای آنها یک نفر است. این اسناد به ترتیب در کتاب‌های «تاریخ المدینه»، «المعجم»، «تاریخ طبری» و «معرفة الصحابة» نقل شده است که اینک مورد بررسی قرار می دهیم.

طریق ابن شُبَّه در تاریخ المدینه

حدثنا محمد بن عباد بن عباد، قال حدثنا غسان بن عبد الحميد، قال بلغنا أن عبد الله بن مالك بن عبيدة الأزدي حليف بني المطلب^{۵۸} قال...

ابن شُبَّه در این سند، تنها با دو واسطه به راوی ماجرا، یعنی «عبد الله بن مالک»، معروف به ابن بحینه می‌رسد. ابن بحینه - چنان که ابن حجر آورده است - فردی عابد و فاضل بود که در ایام خلافت مروان حکم در گذشت. نکته مهمی که در باره وی نقل شده است، آن است که او با مروان حکم معاشرت داشت و پیوسته بر او وارد می شد: «و کان ینزل به»^{۵۹}. همچنین ابن سعد او را از کسانی شمرده که بعد از وفات عثمان، در مدینه فتوا می‌دادند و از پیامبر حدیث نقل می‌کردند.^{۶۰} لکن در باره دو راوی دیگر ویژگی خاصی ذکر نشده است.^{۶۱}

۵۸. وی همان «ابن بحینه ازدی» است که در دیگر اسناد نیز آمده است: «عبد الله بن مالک بن القشيب الأزدي أبو محمد، حليف بني المطلب يعرف بابن بحينة صحابي معروف مات بعد الخمسين» (تقریب التهذيب، ج ۱، ص ۵۲۷).

۵۹. تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۳۳۳.

۶۰. رک: الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۸۴.

۶۱. تاریخ الاسلام، ج ۱۵، ص ۳۷۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۳۴.

طریق ابن الاعرابی در المعجم:

نا ابن المنادی، نا ابراهیم بن یوسف الزهری، نا بردان، عن صالح بن کیسان، عن
أبی نجیبة^{۶۲} قال...
ابن الاعرابی نیز در این سند با چهار واسطه به «ابن بحینه» می‌رسد که به غیر از
وی، تنها «صالح بن کیسان» از معاریف و مورد وثوق رجالیون بوده است.^{۶۳}

طریق طبری در تاریخ الامم و الملوک:

حدثنی عمر، قال حدثنا علی، قال: حدثنا ابن داب و سعید بن خالد، عن صالح بن
کیسان، عن المغیره بن شعبه، قال...
طبری در این طریق با چهار واسطه به «مغیره بن شعبه» می‌رسد. مغیره - چنان که
رجالیون
اهل سنت نگاشته‌اند - فردی زیرک و حیل‌گر بود که برای هر مشکلی چاره‌ای می‌اندیشید؛
چنان
که گفته‌اند:

اگر شهری هشت در داشته باشد که جز به مکر و نیرنگ نتوان از یکی خارج
گشت، مغیره از تمامی درها خارج می‌شود.^{۶۴}

طریق ابو نعیم در معرفة الصحابة:

حدثنا أبو محمد بن حیان، ثنا محمد بن سلیمان، نا الخلیل بن أسد البصری، قال: ثنا
نصر بن سلام الکوفی أبو عمرو، ثنا عباءة بن کلیب اللیثی، عن عثمان بن زید
الکنانی، عن عیسی بن عبد الرحمن بن ابي لیلی، عن أوفی بن حکیم، قال...
در این طریق، ابو نعیم با هفت واسطه به راوی حدیث «اوفی بن حکیم» می‌رسد. ابن
حکیم در میان مصادر رجال و انساب فردی مجهول و ناشناخته است. با این حال،
خانواده‌اش از افراد سرشناس و معروف قریش بودند؛ چنان که پدرش «حکیم بن أمیة بن
حارثة بن الأوقص السلمی» کسی بود که بنی امیه را از دشمنی رسول خدا باز می‌داشت و
قبل از بعثت، سفیهان قریش را از کارهای ناشایست منع می‌کرد.^{۶۵} خواهرش «خولة بنت
حکیم بن أمیة»، همسر عثمان بن مظعون و از زنانی بود که خودش را به پیامبر هبه
کرده بود^{۶۶} و بالاخره همسرش «عزة» دختر ابولهب عموی پیامبر بود.^{۶۷} در میان دیگر

۶۲. «ابی نجیبه» تصحیف «ابن بحینه» است.

۶۳. «صالح بن کیسان المدنی أبو محمد أو أبو الحارث، مؤدب ولد عمر ابن عبد العزيز ثقة ثبت فقیه من الرابعة مات بعد
سنة ثلاثین أو بعد الأربعین» (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۱).

۶۴. «المغیره بن شعبه بن ابي عامر بن مسعود... أسلم عام الخندق و أول مشاهدته الحديبية... كان يقال له: مغیره الرأي،
وكان داهية لا يستحرف في صدره أمران إلا وجد في أحدهما مخرجاً... عن الشعبي: سمعت قبيصة بن جابر يقول:
صحبت المغیره بن شعبه، فلو أن مدينة لها ثمانية أبواب لا يخرج من باب منها إلا بمكر لخرج من أبوابها كلها»
(تهذیب الكمال، ج ۲۸، ص ۳۶۹).

۶۵. ر.ک: الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۹۶.

۶۶. ر.ک: تهذیب الكمال، ج ۳۵، ص ۱۶۴.

۶۷. ر.ک: الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۸، ص ۲۳۹.

روایت این سند، «عیسی بن عبد الرحمن» توثیق شده^{۶۸} و «عباءة بن کلیب لیثی» صدوق^{۶۹} خوانده شده است و بقیه آنها مجهول‌اند.

با توجه به نکاتی که گذشت، می‌توان چنین گفت که تمام این اسناد - به جهت مجهول بودن بسیاری از روایان و نیز ضعف برخی از آنها - ضعیف و غیر قابل اعتمادند. با این حال، طرق متعدد و نیز متون فراوانی که این جریان را گزارش کرده‌اند، در ما گمان قابل توجهی ایجاد می‌کند که اصل ماجرای ذکر شده در روایات معتبر است. با این حال، وجود روایانی چون مغیره بن شعبه اعتماد ما را به برخی گزارش‌ها کاهش می‌دهد.

بررسی صحت انتساب خطبه ۲۲۸ به امام

یکی دیگر از مباحثی که در باره خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه مطرح گردیده و در دوره معاصر نیز به صورت جدی دنبال شده است، موضوع انتساب این خطبه به امام علی است. در این میان، «محمد تقی شوشتری» (معاصر) نخستین کسی است که انتساب این خطبه به امام را زیر سؤال برده و آن را نپذیرفته است. وی با انتقاد از روش سید رضی در اخذ کلمات منسوب به امام، صدور این کلام از علی را بعید شمرده و گفته است:

می‌گویم: همانا سخن در اصل این خبر و تحقق نسبت این خطبه به امام است؛ زیرا سید رضی زمانی که کلام فصیحی را منسوب به امام علی می‌دید، بدون تدبیر در معنایش آن را می‌پذیرفت؛ هر چند که شواهدی بر خلافش وجود داشته باشد...^{۷۰}

هر چند سخن علامه شوشتری در باره نسبت خطبه ۲۲۸ به امام قابل تأمل است، اما دیدگاه وی در باره سید رضی به هیچ روی پذیرفتنی نیست؛ زیرا گرچه انگیزه اصلی سید رضی در گزینش سخنان امام علی جلوه‌های فصاحت و بلاغت بوده است، اما این مسأله موجب نگرندیده که وی از محتوا و مضمون احادیث نیز غفلت ورزد و به آن توجه ننماید. گواه این مطلب توضیحات عالمانه‌ای است که سید رضی در جای جای نهج البلاغه در باره کلمات امام ارائه کرده است.^{۷۱} افزون بر این، مقدمه سید رضی نیز نشان می‌دهد که نکته‌های ناب محتوایی برایش از ظاهر به هم پیوسته کلمات مهم‌تر بوده است:

چه بسا در میان آنچه انتخاب نموده‌ام، فصولی ناهماهنگ، و سخنان زیبایی نامنظم آمده، علت این مسأله آن است که من نکات و سخنان درخشان را گردآوری می‌کنم، و قصدم نظم و پیوستگی میان آنها نیست.^{۷۲}

از این رو، تأکید می‌کنیم که سید رضی نه تنها ادیبی سخن‌شناس، بلکه عالمی حدیث‌شناس بود که ظرایف لفظی و معنوی کلمات امیرالمومنین را به خوبی می‌شناخت و بدان آگاهی داشت.

۶۸. همان، ج ۱، ص ۷۷۲.

۶۹. الکاشف فی معرفة من له روایة فی کتب السنة، ج ۱، ص ۵۳۷.

۷۰. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۴۸۱.

۷۱. ر.ک: نهج البلاغة، خطبه‌های ۱۶، ۲۱، ۲۸، ۴۶ و ۱۰۴.

۷۲. نهج البلاغة، مقدمه.

بعد از علامه شوشتري، شهيد مطهري ديگر انديشمند شيعي است که با رويکري انتقادي انتساب اين خطبه به امام را زير سؤال برده و اظهار داشت:

در نهج البلاغه ضمن خطبه شماره ۲۲۶ جمله هايي آمده است مبني بر ستايش از شخصي که به کنايه تحت عنوان «فلان» از او ياد شده است. شراح نهج البلاغه در باره اين که اين مردی که مورد ستايش علي واقع شده کيست، اختلاف دارند؛ غالباً گفته اند مقصود عمر بن الخطاب است که يا به صورت جدّ و يا به صورت تقيه ادا شده است.^{۷۳}

وي سپس با استناد به گزارش ابن ابی الحديد از تاريخ الطبري، به صراحت اعلام کرده است:

علي هذا جمله های بالا نه سخن علي است و نه تأيیدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است و سيد رضی که اين جمله ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده، دچار اشتباه شده است.^{۷۴}

گفتنی است اين کلام شهيد مطهري برای ديگر صاحب نظران نیز بابی گشود که در نسبت خطبه ۲۲۸ به امام علي به ديده تردید بنگرند و با انکار انتساب آن به امام، به گمان خود، از باور شيعه در باره خليفه دوم دفاع کنند.^{۷۵} در صورتی که اگر در سخن شهيد مطهري تأمل شود، متوجه می شويم که دليل او در اين نظر، روايتی است که طبري در تاريخش نقل کرده است و اين گزارش با نتیجه ای که از آن گرفته شده است، مغایرت دارد؛ زیرا نه تنها در گزارش طبري، بلکه در تمام نقل های خطبه به صراحت آمده است که جملات ياد شده بر زبان امام علي جاری شد و حضرت آن اوصاف را ايراد فرمودند. تنها نکته موجود، آن است که امام اين کلمات را با واسطه و به نقل از دختر ابی حثمه ايراد فرمودند و اين، غير از آن چیزی است که شهيد مطهري و ديگران از گزارش طبري برداشت کرده اند.

همچنين آيت الله جعفر سبحانی در گفتگوی مکتوبی که با «صالح بن عبد الله الدرويش» انجام داده است، اين انتساب را نپذيرفته و نوشته است:

آنچه از گزارش طبري ظاهر می شود، آن است که اين خطبه از کلمات امام نيست، بلکه از سخنان دختر ابی حثمه است و امام تنها در دو کلمه «ذهب بخيرها، نجا من شرها» او را تصديق نمود.^{۷۶}

وي در ادامه، خطاب به صالح بن عبد الله الدرويش می نويسد:

آيا صحيح است به کلامی استدلال شود که گوینده اش شناخته شده نيست و معلوم نيست که آيا از بافته های مغیره بن شعبه است يا غير او که آن جملات را به خاطر مصالحي معين به ندبه گر عمر القا کرده است؟^{۷۷}

۷۳. سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۵.

۷۴. همان، ص ۱۶۶. لازم به ياد آوری است که اختلاف شماره خطبه در کلام شهيد مطهري با آنچه در اين مقاله اعلام گرديد، به جهت اختلاف نسخ نهج البلاغه بوده است.

۷۵. رک: مفردات نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ تصنيف نهج البلاغه، ص ۴۴۲.

۷۶. حوار مع الشيخ صالح بن عبد الله الدرويش، ص ۷۰.

۷۷. همان، ص ۷۳.

روشن است که آیت الله سبحانی نیز در این رأی با استناد به گزارش طبری در باره گوینده خطبه داوری کرده است، اما - چنان که در نقد دیدگاه شهید مطهری گذشت - نقل قول سخنان دختر ابی حثمه و حکایت جملات وی از سوی امام، انتقادی را متوجه سید رضی نمی‌سازد؛ زیرا او با استناد به منابع کهنی که در اختیار داشته است، این جملات را منسوب به امام علی دیده و بر همان اساس در نهج البلاغه گرد آورده است. علاوه بر آن که ممکن است آنچه ما تا به امروز نسبت به مصادر این خطبه یافته‌ایم، تمام ماجرا نبوده و مصدر سید رضی در این خطبه، کتابی غیر از تاریخ الطبری و امثال آن بوده که به دست ما نرسیده است.

نکته‌ای که در این میان قابل توجه است، سخن لغت‌شناسان و صاحبان معاجم عربی است که در شرح واژگان خطبه، جملات یاد شده را به علی نسبت داده‌اند و این خود شاهدی بر صحت انتساب این خطبه به امام است؛ چنان که ابن قتیبه (م ۲۷۶ ق) در غریب الحدیث،^{۷۸} زمخشری (م ۵۸۳) در الفائق،^{۷۹} ابن اثیر (م ۶۰۶ ق) در النهایة^{۸۰} و ابن منظور (م ۷۱۱ ق) در لسان العرب^{۸۱} به این نسبت تصریح کرده‌اند؛ به عنوان مثال، ابن اثیر ذیل واژه «عمد» می‌نویسد:

و فی حدیث عمر إن نادیته قالت: «وَأَعْمَرَاهُ أَقَامَ الْأَوْدَ وَشَفَى الْعَمَدَ»، الْعَمَدُ بِالْأَحْرِيكِ: وَرَمَّ وَ دَبَّرَ يَكُونُ فِي الظَّهْرِ. أَرَادَتْ أَنَّهُ أَحْسَنَ السِّيَاسَةَ وَ مِنْهُ حَدِيثُ عَلِيٍّ: «لِلَّهِ بَلَاءٌ فَلَانَ فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَدَاوَى الْعَمَدَ».^{۸۲}

اعتبار سنجی تأیید امام از ستایش خلیفه

اکنون با پذیرش این مطلب - که ستایش ذکر شده در خطبه ۲۲۸ انشای امام علی نبوده، بلکه حکایت جملاتی است که توسط نوحه‌گر خلیفه دوم ایراد گردید - این سؤال مطرح می‌گردد که چرا حضرت آن اوصاف را تکرار نمودند؟ آیا همان طور که بعضی از عالمان اهل سنت برداشت کرده‌اند، حضرت تلویحاً از خلیفه دوم تمجید و قدردانی کرده است؟

آن چه مسلم است، ستایش امام علی از خلیفه دوم به هیچ روی با مبانی و باورهای شیعه قابل جمع نیست و نمی‌توان صدور چنین محتوایی را از امیر المومنین پذیرفت؛ هر چند این محتوا در قالب گزارش‌های متعدد تاریخی نیز آمده باشد.^{۸۳} اما اگر بخواهیم علت این بازخوانی و دلالت آن بر ستایش خلیفه را بررسی و تحلیل کنیم، باید گفت که در این باره دیدگاه‌های متفاوتی از سوی دانشوران شیعی بیان شده است. برخی همچون ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ ق) بر این باورند که این بازخوانی به منظور مفاشات با پیروان خلیفه و جلب توجه آنان بوده است:

۷۸. ر.ک: غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۱.

۷۹. ر.ک: الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۵۹.

۸۰. ر.ک: النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۲۹۷.

۸۱. ر.ک: لسان العرب، ج ۳، ص ۳۰۵.

۸۲. النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۲۹۷.

۸۳. چنان که یکی از معیارهای پذیرفته شده نقد الحدیث، مخالفت با مبانی و باورهای مذهب است و این قاعده می‌تواند حتی احادیث صحیح‌السند را نیز مخدوش کرده و زیر سؤال ببرد.

فأيه جاز أن يكون ذلك المدح منه على وجه استصلاح من يعتقد صحّة خلافة الشيخين و استجلاب قلوبهم بمثل هذا الكلام.^{۸۴}
 برخی دیگر، بیان این ویژگی‌ها را تعریضی به وضعیّت خلیفه سوم دانسته و آن را روشنگری امام نسبت به فتنه عثمان تفسیر کرده‌اند؛ چنان که آیت الله سبحانی گفته است:

اگر صدور این کلام از امام را صحیح بدانیم و از شکوک و ابهاماتی که پیرامون آن وجود دارد، چشم ببوشیم، باید گفت که این سخن برای هشدار به حکومتی ایراد شده که مسلمانان به زودی بدان مبتلا می‌گشتند و به همین جهت، او را با عبارت «فتنه را پشت سر گذاشت» توصیف نمود که با خلافت عثمان سازگار است.^{۸۵}

ایشان در جای دیگر احتمال داده است:

به احتمال قوی، تکرار کلام ندبه‌گر عمر از سوی امام علی از باب اظهار تعجب بوده است.^{۸۶}

بعضی، این حکایت را چنین معنا کرده‌اند که کلام علی در تصدیق سخنان دختر ابی‌حتمه، استفهامی بوده است و در حقیقت، ایشان از واقعیت آن اوصاف سؤال کردند؛ چنان که شهید مطهری آورده است:

ولی برخی از متتبعین عصر حاضر، از مدارک دیگر غیر از طبری داستان را به شکل دیگر نقل کرده‌اند و آن این که علی پس از آن که بیرون آمد و چشمش به مغیره افتاد، به صورت سؤال و پرسش فرمود: آیا دختر ابی‌حتمه آن ستایش‌ها را که از عمر می‌کرد، راست می‌گفت؟^{۸۷}

و بالاخره بعضی نیز تصدیق امام را تنها در مورد بخشی از جملات ذکر شده، پذیرفته و نسبت به بقیه آن انکار کرده‌اند؛ چنان علامه شوشتری گفته است:

اما آن چه که ابن ابی‌الحدید از طبری نقل کرده است - با آن که روایت مخالف فی حدّ نفسه غیر مقبول است - چیزی از آن فهمیده نمی‌شود، جز آن که امام از سخنان دختر ابی‌حتمه، تنها جمله «از خیر خلافت بهره برد و از شرّ نجات یافت» را تصدیق نمود... اما باقی جملات افترا و تهمت است که یا از روی عمد به امام نسبت داده شده است و یا به خاطر کلام امام که فرمود: «همانا دختر ابی حتمه راست گفت»، گمان کردند که به تمام سخنان دختر ابی حتمه بر می‌گردد.^{۸۸}

با توجه به مطالب بیان شده، چنین می‌نماید که اصل تصدیق امام نسبت به سخنان دختر ابی حتمه، مورد قبول صاحب‌نظران واقع شده است و تنها در تأویل و توجیه و یا وسعت و ضیق معنا اختلاف نظر وجود دارد، در حالی که نقل ستایش‌های ندبه‌خوان خلیفه و بازگویی سخنان وی به معنای پذیرش و یا تصدیق آن جملات نیست؛ هر چند نمی‌توان امکان چنین برداشتی را انکار نمود؛ زیرا اولاً، دلیلی که تصدیق و یا تأیید امام نسبت به

۸۴. مصباح السالکین، ج ۴، ص ۹۹.

۸۵. حوار مع الشیخ صالح بن عبد الله الدرویش، ص ۷۴.

۸۶. همان، ص ۷۳.

۸۷. سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۶.

۸۸. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۴۸۱.

اوصاف بیان شده را ثابت کند، در دست نیست و ثانیاً، تمام قراین و شواهدی که در این باره وجود دارد، ضعیف و قابل خدشه است.

نقد و بررسی قراین کلامی ستایش خلیفه

صاحب‌نظران اهل سنت برای اثبات ستایش امام علی از خلیفه دوم، تنها به تعابیر به کار رفته در خطبه - که به گمانشان صریح در مدعاست - استناد کرده‌اند،^{۸۹} اما با تحلیل گزارش‌های موجود از خطبه ۲۲۸ می‌توان قراین و شواهدی را کشف کرد که بر تأیید و یا تصدیق امام از ستایش صورت گرفته دلالت دارد.

بر اساس، گزارش برخی از منابع، امام علی ضمن بازگویی سخنان دختر ابی‌حثمه، ستایش وی در حق عمر را تصدیق کرده و فرمود: «لقد صدقت ابنة ابی حثمة؛ به درستی که دختر ابی‌حثمه راست گفت!»^{۹۰}

این عبارت، یکی از شواهدی است که می‌تواند دست‌مایه مخالفان قرار گیرد و در اثبات ستایش علی از عمر بدان استناد شود. اما با ارزیابی مصادر خطبه متوجه می‌شویم که از میان یازده منبع نام برده، تنها کتاب‌هایی این جمله را نقل کرده‌اند که روایان آنها از مخالفان مکتب اهل بیت (مغیره بن شعبه) و یا از نزدیکان مکتب خلفا (ابن بحینه)^{۹۱} بوده‌اند.^{۹۲} علاوه بر آن که بعضی از این منابع از نظر وثاقت تاریخی نیز دچار ضعف بوده، قابل اعتماد نیستند. گواه این مطلب، پژوهش روشنگرانه علامه عسکری است که در باره سیره طبری و ابن کثیر در تحریف حقایق تاریخی ارائه کرده است. ایشان در این باره می‌نویسد:

یکی از انواع پرده پوشی و کتمان در مکتب خلفا، حذف قسمتی از سنت پیغمبر و تبدیل آن به کلمه‌ای گنگ و مبهم است... نمونه این روش، کاری است که طبری و ابن کثیر در باره نامه محمد بن ابی بکر به معاویه انجام داده‌اند. در این نامه از فضایل و مناقب امام علی سخن به میان آمده و معاویه نیز در پاسخ، به همه آنها اعتراف کرده است. این در حالی است که طبری، با اشاره به سند خبر دو نامه، آنها را حذف کرده و چنین توجیه کرده است که مردم عامه تحمل شنیدن آن را ندارند! و ابن کثیر نیز در تاریخ خود به نامه محمد بن ابی بکر اشاره کرده است، اما تنها به این اندازه بسنده کرده که بگوید: در نامه خشونت به کار رفته است.^{۹۳}

از این رو، می‌توان گفت که عبارت یاد شده جزء کلام امام علی نبوده و بعدها به ایشان نسبت داده شده است.

۸۹. رک: *تأملات فی کتاب نهج البلاغة*، ص ۱۰؛ مجموعه مؤلفات (الشیعة و السنة)، ج ۴، ص ۱۳۵؛

۹۰. *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۴، ص ۲۱۸.

۹۱. چنان که اشاره شد، ابن بحینه از اشخاصی بود که پیوسته بر مروان حکم وارد می‌شد. (رک: *تهذیب التهذیب*، ج ۵، ص ۳۳۳).

۹۲. چنان که *تاریخ المدینة ابن شُبَّه، تاریخ الطبری، الکامل ابن اثیر و البدایة و النهایة* ابن کثیر از این گروه‌اند. یادآور می‌شویم که ابن اثیر و ابن کثیر روایت مورد بحث را به نقل از طبری گزارش کرده‌اند.

۹۳. *با تلخیص از معالم المدرستین*، ج ۱، ص ۴۰۴ - ۴۰۶.

اما یکی دیگر از قراینی که گمان تأیید امام نسبت به اوصاف بیان شده را بر می‌انگیزاند، دعایی است که در ابتدای کلام امام نقل شده است. چنان که مطابق نقل طبری، امام علی پس از شنیدن مرثیه‌سرایی دختر ابی حثمه فرمود: «یرحم الله ابن الخطاب؛ خداوند فرزند خطاب را رحمت کند!»^{۹۴}

پذیرش صدور این تعبیر از سوی امام می‌تواند بیانگر این مطلب باشد که آن حضرت، عمر را شایسته رحمت خداوند می‌دانست و لذا ستایش‌های ذکر شده در حق وی را نیز قبول داشت. اما با بررسی مصادر موجود در می‌یابیم که تنها طبری این تعبیر را نقل کرده است و بقیة مورخان، عباراتی چون: «الله درّ باکیه عمر»، «الله درّ نادبة عمر»، «الله نادبة عمر» و یا «الله بلاء نادبة عمر» آورده‌اند که در حقیقت، بیانگر دعای حضرت در حق گوینده آن توصیفات (ابنة ابی حثمه) است، نه پسر خطاب!^{۹۵} از این رو، این احتمال که تعبیر «یرحم الله ابن الخطاب» نیز جزء سخنان امام نبوده و بعدها بدان افزوده شده است، قوت می‌یابد.

اینک با عنایت به این که هر دو عبارت مورد بحث، یعنی «لقد صدقت ابنة ابی حثمة» و «یرحم الله ابن الخطاب»، تنها در کتابی نقل شده است که راوی آن «مغیره بن شعبه» است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که این عبارات ساخته و پرداخته وی بوده است؛ کسی که سابقه تاریکش در تحریف واقعات و نیز دشمنی آشکارش با اهل بیت، گواه روشنی بر این امر محسوب می‌گردد. چنان که امام علی در کلامی، ماهیت او را فاش ساخته و به این خصیصه وی تصریح نمودند. شیخ مفید به نقل از «مالک بن ابی عامر» گزارش می‌کند:

هنگامی که علی بن ابی طالب از مدینه به سوی بصره (برای جنگ جمل) روانه شد، من کنار مغیره بن شعبه ایستاده بودم که عمّار بن یاسر پیش آمد و به او گفت: ای مغیره آیا به خدای عزّ و جلّ میل داری؟ مغیره گفت: کجا برایم چنین چیزی خواهد بود؟! عمّار گفت: در این دعوت داخل شو تا به گذشتگان برسی و بر آیندگان سروری پیدا کنی... امیر المؤمنین که از جریان آن دو با خبر شد فرمود: ای ابا الیقظان، این یک چشم (مغیره) به تو چه می‌گوید؟ به خدا سوگند او پیوسته کوشش می‌کند که حق را به باطل بپوشاند و آن را وارونه جلوه دهد و به چیزی از دین نیاویزد مگر که موافق دنیا باشد.^{۹۶}

همچنین رابطه نزدیک و تنگاتنگ مغیره با خلیفه دوم گواه دیگری است که احتمال طرح شده را پُر رنگ می‌سازد.^{۹۷} علاوه بر آن که ارتکاب مغیره به گناه کبیره زنا و نجات

۹۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۱۸.

۹۵. لازم به یادآوری است که دعای حضرت در حق «نوحه گر عمر» نیز به معنای تأیید وی نبوده است، بلکه بدین خاطر بود که این زن مقصر اصلی نبود و تنها آلت دست دیگران قرار گرفته، بر اثر تعلیم آنها این جملات را بر زبان رانده بود. البته می‌توان تعبیر به کار رفته (الله درّ نادبة عمر) را نوعی کنایه دانست که در عرف ما نیز به کار می‌رود و شخص به خاطر دلخوری و گلایمندی از دیگری، به جای نکوهش کردن می‌گوید: «خدا خیرش دهد!»

۹۶. الامالی، ص ۲۱۸؛ نهج البلاغه، قصار ۴۰۵.

۹۷. این ارتباط نزدیک چنان بوده که آورده‌اند: «همانا برای مغیره نزد عمر جایگاه ویژه‌ای است؛ [زیرا] او در ساعتی بر عمر وارد می‌شود که هیچ کس وارد نمی‌گردد» (الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۶، ص ۱۵۷).

وی از حدّ به خاطر ممانعت عمر از شهادت نفر چهارم، ماجرای معروفی است که جزئیات آن در کتب معتبر تاریخی آمده است.^{۹۸}

بررسی دلالی عبارت «ما قالت و لکن قوّلت»

آخرین قرینه و شاهی که می‌تواند در تأیید ستایش عمر مورد استناد قرار گیرد، تعبیر پایانی امام است که بعد از تکرار سخنان ندبه‌گر عمر فرمود: «أما والله ما قالت و لکن قوّلت؛ به خدا سوگند دختر ابی‌حتمه [این سخنان را] نگفت بلکه به او تعلیم دادند».

این عبارت را - چنان که در کتب لغت عربی آمده است - چنین تفسیر کرده‌اند که دختر ابی‌حتمه خود توانایی انشای آن ستایش‌ها در باره عمر را نداشت، بلکه خداوند آن جملات را بر زبان او جاری ساخت و در واقع، آن کلمات به او الهام شده بود.^{۹۹} بر این اساس، این برداشت شکل می‌گیرد که تکرار سخنان ندبه‌گر خلیفه از سوی علی به معنای تأیید آن اوصاف بوده است و امام آن کلمات را مرتبه‌ای فراتر از توان بشری می‌دانست. باید اظهار داشت که این نگاه نادرست به عبارت یاد شده، از این جهت ناشی شده است که برخی با اعتماد کامل به اهل لغت، سخن آنان در این باره را بدون تأمل پذیرفتند، در صورتی که اگر در کلام آنان دقت شود، متوجه می‌شویم که این معنا، تفسیر شخصی بعضی از اهل لغت بوده است، نه معنای حقیقی آن واژگان؛ زیرا با تتبع در استعمالات ماده «قول» در باب تفعیل در می‌یابیم که این کلمه به معنای تلقین کردن، تعلیم دادن و آموزش آنچه باید گفت، به کار می‌رفته است.^{۱۰۰} اما برخی از لغویون با اشاره به حدیث پیش گفته، آن را از جانب خود تفسیر کرده و به معنای الهام و غیره گرفته‌اند. چنان که ابن قتیبه آورده است:

فی حدیث عمر آن نادبته قالت: وا عمراه! أقام الأود و شفی العمد فقال علی: أما والله ما قالت و لکنها قوّلت... و أما قول علی: «ما قالت و لکنها قولته»، فإنه أراد: ما هی قالت و لکنها ألقى علی لسانها كأن الله جل و عز ألقاه عليه. يقال: أقولت فلانا كذا و كذا و قولته إذا لقتته الشئ فقالة.^{۱۰۱}

به روشنی پیداست که ابن قتیبه پس از اشاره به حدیث، با عبارت «فإنه أراد...» به بیان دیدگاه و تفسیر خود پرداخته و سپس معنای واژه را بیان کرده است. از این رو، آنچه مربوط به رأی شخصی وی بوده با معنای واقعی کلمه در هم آمیخته است. همچنین جار الله زمخسری در الفائق، پس از ذکر معنای کلمه «قول» به بیان مراد خود پرداخته و گفته است:

۹۸. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۳۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۷۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۳۲.

۹۹. ر.ک: النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۴، ص ۱۲۳.

۱۰۰. چنان که زبیدی به نقل از یکی از لغت‌شناسان کهن آورده است: «و قال شمر: تقول: قولنی فلان حتی قلت: آی علمنی و امرنی أن أقول» (تاج العروس، ج ۱۵، ص ۶۳۹).

۱۰۱. غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۱.

«قَوْلُهُ الشَّيْءَ وَ أَقْوَلُهُ: إِذَا لَقْنْتُهُ إِبَاهُ وَ أَلْقَيْتُهُ عَلَي لِسَانِهِ وَ الْمَعْنَى أَنَّ اللَّهَ أَجْرَاهُ عَلَي لِسَانِهِ»^{۱۰۲}

ابن اثیر جزری در *النهاییه* نیز این چنین بر خورد کرده و بعد از ذکر معنای واژه «قول» آن را از جانب خود تفسیر کرده است:

و فی حدیث علی سمع امرأة تتدب عمر فقال: «أما والله ما قالتُهُ و لكن قَوْلْتُهُ» أی: لَقْنْتُهُ وَ عُلْمْتُهُ وَ أَلْقَى عَلَي لِسَانِهِ، یعنی من جانب الالهام ای: أنه حقیق بما قالتُهُ^{۱۰۳} فیه

بنا بر این، معلوم گردید که چگونه شماری از اهل لغت بین معنای عبارت مورد نظر و دیدگاه شخصی خود جمع کرده و تصویر نادرستی از آن ارائه کرده‌اند. این در حالی است که به تصریح جوهری واژه «قول» نوعی ادعا و نسبت دروغ را نیز در خود جای داده است^{۱۰۴} و این، مؤید دیگری است بر این که سخنان دختر ابی‌حتمه، گفته خودش نبوده، بلکه ادعایی بود که دیگران بر زبانش گذاشتند و به او تعلیم دادند.

ارزیابی پایانی

با توجه به مجموع گزارش‌ها و فضای صدوری که در آنها ذکر شده است، چنین به نظر می‌رسد که حکایت سخنان دختر ابی‌حتمه توسط امام از روی رضایت نبوده و ایشان در این بازگویی هدف خاصی را دنبال می‌کردند. هدفی که با مطالعه دو باره و تأمل در سبب صدور خطبه قابل برداشت است. محمد ابن جریر طبری از «مغیره بن شعبه» نقل می‌کند:

وقتی عمر دفن شد، نزد علی رفتم؛ زیرا دوست داشتم سخنی از او در باره عمر بشنوم. پس علی در حالی که غسل کرده بود و آب از سر و صورتش می‌چکید، ملحفه‌ای به خود پیچید و از خانه خارج شد. گویا تردید نداشت که خلافت پس از عمر به او باز می‌گردد. آن‌گاه گفت...^{۱۰۵}

همچنین ابن اعرابی به نقل از دیگر راوی خطبه، «ابن بحینه» آورده است:

وقتی عمر مرد، [با خود] گفتم: به خدا قسم! نزد علی می‌روم تا سخنش را بشنوم. پس علی در حالی که غسل کرده بود خارج شد و پس از مدتی سکوت گفت...^{۱۰۶}

و سومین راوی خطبه، «اوفی بن حکیم» نیز در ترسیم فضای صدور خطبه گفته است:

هنگامی که عمر مرد، [با خود] گفتم: به خدا قسم! نزد علی می‌روم و سخنش [در باره عمر] را می‌شنوم. پس [به در خانه علی] رفتم که ناگاه مردمی را دیدم که منتظرش بودند. پس مدتی درنگ کردیم تا آن که علی در حالی که ناخوش

۱۰۲. الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۵۹.

۱۰۳. النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۴، ص ۱۲۳.

۱۰۴. «و یقال: قَوْلْتَنی مَا لَمْ أَقُلْ وَ أَقْوَلْتَنی مَا لَمْ أَقُلْ، أی: ادَّعِیْتَهُ عَلَی» (الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۰۶).

۱۰۵. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۱۸.

۱۰۶. المعجم، ج ۱، ص ۱۲۰.

بود، از منزلش خارج شد و سلام کرد. او مدتی سر به زیر انداخت و آنگاه سر برداشت و گفت...^{۱۰۷}

چنان که پیداست، راویان این جریان، همگی از طیف جریان حاکم و دارای سوابقی معلوم در ارتباط با خلیفه بودند. از این رو، با ذهنیتی پیش ساخته و به منظور شنیدن نظر امام در باره خلیفه، نزد ایشان رفتند. از سوی دیگر، این جملات در اجتماع مردم و در حضور افرادی ایراد گردید که بیشتر از دوستان خلیفه بودند و از نارضایتی امام از خلیفه تازه درگذشته اطلاع داشتند. از این رو، باید گفت که موقعیت امام برای ایراد خطبه کاملاً غیر طبیعی و ناخواسته بود و حضرت در شرایطی قرار گرفتند که گویا چاره‌ای جز بیان جملاتی در باره خلیفه نداشتند. به همین خاطر، ناگزیر گردیدند که با این گونه سخن (حکایت کلام دیگری) - که شاید بوی ستایش نیز از آن استشمام گردد - به خواسته حاضرین پاسخ دهند.

نتیجه

با توجه به آنچه که در ارزیابی دیدگاه شارحان و صاحب‌نظران و نیز بررسی منابع و مصادر خطبه آوردیم، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. در تمام نسخه‌های موجود *نهج البلاغه* نام شخص ستایش شده معلوم نگردیده و تنها واژه کنایی «فلان» ذکر شده است. اما به استناد مصادری که خطبه را گزارش کرده‌اند، اوصاف ذکر شده در باره خلیفه دوم وارد شده است و احتمالات دیگری که در این باره ذکر شده، به دلیل عدم ارائه مستند مرجوح می‌گردد.
۲. خطبه ۲۲۸ *نهج البلاغه* انشای امام علی نبوده و مستقیماً از سوی ایشان صادر نشده است، بلکه حضرت آن جملات را به نقل از دختر ابی‌حنثمه - که در رثای خلیفه دوم ندبه خوانده بود - بدون تأیید و تصدیق بازگو نمودند. البته نسبت این خطبه به امام از آن جهت که بر زبان حضرت جاری شده و امام آن را ایراد فرمودند، صحیح است.
۳. خطبه یاد شده در یازده منبع تاریخی یافت شده است که تاریخ نگارش چهار تای آنها - از جمله *تاریخ الطبری* - پیش از تدوین *نهج البلاغه* بوده است، اما گزارش طبری به دلیل ضعف سندی (وجود مغیره بن شعبه) و محتوایی قابل اعتماد نیست.
۴. بر خلاف گمان صاحب‌نظران اهل سنت که ایراد این خطبه را به منزله ستایش علی از عمر قلمداد کرده‌اند، بازخوانی جملات مذکور نشانه تصدیق و یا تأیید امام نبوده و تمام فرایینی که در این باره وجود دارد، مخدوش و غیر قابل استناد است.

کتابنامه

- *استناد نهج البلاغه*، امتیاز علیخان عرشی، تحقیق: عزیز الله عطاردی، تهران: نشر عطارد، ۱۳۵۱ ش.

- *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، ابن عبد البر، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.

- *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، عز الدین ابن اثیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.

۱۰۷. *الریاض النضره فی مناقب العشرة*، ج ۱، ص ۱۹۷.

- الاصابة فی تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- اعلام نهج البلاغه، علی بن ناصر سرخسی، تحقیق: عزیز الله عطاردی، تهران: نشر عطارد، ۱۴۱۵ ق.
- الاغانی، ابو الفرج اصفهانی، بیروت: دار الاحیاء للتراث العربی، ۱۴۱۵ ق.
- الامالی، شیخ مفید، قم: کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- الامام امیر المومنین علی بن ابی طالب، عزیز الله عطاردی، تهران: مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۳ ق.
- انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
- البدایة و النهایة، اسماعیل بن عمر ابن کثیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ق.
- بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، محمد تقی شوشتری، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۶ ش.
- پرتوی از نهج البلاغه، محمد مهدی جعفری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۰ ش.
- پیام امام امیر المؤمنین، ناصر مکارم شیرازی، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۳۸۶ ش.
- تاج العروس من جواهر القاموس، زبیدی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
- تاریخ الاسلام، احمد بن عثمان ذهبی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
- تاریخ المدینة، ابن شبه نمیری، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، قم: دار الفکر، ۱۴۱۰ ق.
- تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت: دار الصادر، [بی تا].
- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
- تأملات فی نهج البلاغه، صالح بن عبد الله الدرویش، [بی جا]، [بی تا].
- تصنیف نهج البلاغه، لیبیب بیضون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- تعامل امام علی با مخالفان، اعظم ویسمه، پایان نامه ارشد، دانشکده اصول دین، ۱۳۸۱ ش.
- تقریب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- تمام نهج البلاغه، سید صادق موسوی، تهران: مؤسسه صاحب الزمان، ۱۳۷۶ ش.
- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۴ ق.
- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، جمال الدین یوسف مزی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶ ق.
- جامع الاحادیث، جلال الدین سیوطی، [بی نا]، [بی تا].

- حوار مع الشيخ صالح بن عبد الله الدرويش، جعفر سبحانى، قم: مؤسسه الامام الصادق، ١٣٨١ ش.
- الديباج الوضى فى الكشف عن اسرار كلام الوصى، يحيى بن حمزه حسيني، صنعا: مؤسسه الامام زيد، ١٤٢٤ ق.
- روش هاى تحقيق در اسناد و مدارك نهج البلاغه، محمد دشنى، قم: نشر امام على، ١٣٦٨ ش.
- الرياض النضرة فى مناقب العشرة، محب الدين طبرى، [بى جا]، [بى تا].
- السيرة النبوية، ابن هشام، بيروت: دار المعرفة، [بى تا].
- سيرى در نهج البلاغه، مرتضى مطهرى، قم: انتشارات صدرا، ١٣٨٨ ش.
- شرح نهج البلاغه، محمد عبده، تحقيق: محمد محيى الدين عبد الحميد، مصر: مكتبه الاستقامه، [بى تا].
- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، قم: مكتبه آيه الله مرعشى، ١٣٣٧ ش.
- شكوه مولا (نگاهى ديگر به خطبه شقشقيه)، مهدى مردانى، قم: انتشارات مشهور، ١٣٨٥ ش.
- الصحاح، اسماعيل بن حماد جوهرى، بيروت: دار العلم للملايين، ١٤٠٧ ق.
- الطبقات الكبرى، ابن سعد، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٠ ق.
- العواصم من التواصم فى تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبى، ابوبكر ابن العربى، بيروت: دار الجيل، ١٤٠٧ ق.
- غريب الحديث، ابن قتيبه دينورى، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤٠٨ ق.
- الفائق فى غريب الحديث، جار الله زمخشري، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٧ ق.
- الكاشف فى معرفة من له روايه فى كتب السنه، احمد بن عثمان ذهبى، جده: دار القبله، ١٤١٣ ق.
- الكامل فى التاريخ، عز الدين ابن اثير، بيروت: دار صادر، ١٣٨٥ ق.
- كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، متقى هندی، بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ ق.
- لسان العرب، ابن منظور، قم: نشر أدب الحوزه، ١٤٠٥ ق.
- مجموعه مؤلفات (الشيعه و السنه)، شيخ احسان الهى ظهير، [بى جا]، [بى تا].
- مستدرک نهج البلاغه، هادى كاشف الغطاء، بيروت: مكتبه الاندلس، [بى تا].
- مصادر نهج البلاغه و اسانيده، سيد عبد الزهرا خطيب، بيروت: دار الزهراء، ١٣٦٧ ش.
- مصباح السالكين، ابن ميثم بحراني، [بى جا]، دفتر نشر الكتاب، ١٣٦٢ ش.
- معارج نهج البلاغه، على بن زيد بيهقى، تحقيق: محمد تقى دانش پزوه، قم: مكتبة آيت الله مرعشى، ١٤٠٩ ق.

- معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، تهران: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۲ ق.
- معجم رجال الحديث، سید ابو القاسم خویی، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ ق.
- المعجم، احمد بن محمد بن زیاد (ابن الأعرابی)، بیروت: دار ابن الجوزی، ۱۴۱۸ ق.
- معرفة الصحابة، ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی، ریاض: دار الوطن، ۱۴۱۹ ق.
- مفردات نهج البلاغه، سید علی اکبر قرشی، تهران: مؤسسه فرهنگی قبله، ۱۳۷۷ ش.
- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله خویی، تهران: مکتبه الاسلامیه، [بی تا].
- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، قطب الدین راوندی، قم: مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۳۶۴ ش.
- مواضع سیاسی علی در قبال مخالفین، جلال درخشه، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹ ش.
- میزان الاعتدال فی نقد الرجال، احمد بن عثمان ذهبی، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ ق.
- نسخه ابن شدقم، تحقیق: سید محمد مهدی جعفری، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۸ ش.
- نسخه ابن مؤدب، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ ق.
- نسخه نصیری، تقدیم: حسن السعید، تهران: مدرسه چهل ستون، ۱۴۰۲ ق.
- النص والاجتهاد، سید عبد الحسين شرف الدین عاملی، قم: دار الاسوه، ۱۴۱۶ ق.
- النهاية فی غریب الحديث والثر، ابن اثیر، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: حسین انصاریان، تهران: انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۹ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: نشر محدث، ۱۳۸۵ ش.
- نهج البلاغه، تصحیح و تحقیق: عزیز الله عطار دی، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۴۱۳ ق.
- نهج البلاغه، تصحیح: دکتر صبحی صالح، قم: مؤسسه دار الهجرة، [بی تا].
- نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، محمد باقر محمودی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۶ ش.